شعرات جمع شکل بالفتح اندام زن و بالضم سپاس داشتن و ثنا گفتن منعم را سبب
نعمت و بفتحتین پر شیر شدن پستان و از بن درخت روییدن شاخ شکیر شاخی
که از بن درخت رویید و موی زهار شاکر سپاس دارنده شکور بالضم سپاس داشتن
و سپاس دارندگان جمع شاکر و بالفتح بسیار شکر گذارنده و ستور با اندک علف بسنده
کننده و اندک پذیرنده و شاکر کننده و جزا دهنده در مقابل آن و نامیست از نامهای
خدا شمر بالفتح خرامیدن در رفتن شمیر تیز رو شناتر بالفتح انگشتان و گوشوارها
و ذو شناتر نام پادشاهیست از پادشاهان یمن شنار بالفتح عیب و عار و کار شنیع
شور بالفتح انگبین چشیدن و عرض کردن ستور بفروختن شوار بالفتح درخت
خانه و اندام زن و مقعد مرد و بهات و لباس شهر بالفتح آشکارا کردن و شمشیر برکشیدن
از نیام و ماه هلال و قمر وقتی که نزدیک بکمال رسد و دانا و ماه یعنی دوازدهم حصه سال
شهور بالضم جمع شهیر مشهور شهرزور بضم زا نام شهریست بنا کرده زور بن ضحاک
از آنجاست شمس الدین محمد شهرزوری صاحب تاریخ الحکما شیار بالکسر روز شنبه
مع الزاء شأز بالفتح و سکون همزه بی آرام شدن و درشت و سخت شدن و تنگ شدن
شخز بفتح خا و سکون معجمه اضطراب کردن و رنج و مشقت کشیدن و بد راهی کردن میان
گروهی شرز بالفتح درشتی کردن و دشواری و سختی نمودن و بریدن شکز بالفتح
خراشیدن بانگشت و آزردن بزبان و نیزه زدن و جماع کردن شمز بالفتح نفرت
نمودن از چیز مکروه شیراز بالکسر ماستیست که آب از آن برآورده باشند شواریز جمع و نام
شهریست معروف بنا کرده شیراز بن طهمورث شیز بالکسر چوب سیاه که از آن کاسه و طبق
سازند و بعضی گفته اند آبنوس است و ناحیه ایست بآذربیجان شینیز و شونیز
سیاه دانه و شونیزیه شدن لورستانیست به بغداد مع السین شأس
بالفتح و سکون همزه درشت و بفتحتین درشت نمودن شحس بالفتح و سکون حاء مهمله
درختی است

دهن گشودن و لاغر در وقت بوی کردن بول را و جنبیدن و گوناگون شدن کنز اللغات

درختیست شخس بالفتح و خاء معجمه اضطراب و اختلاف کردن شرس بر خوی شدن
بالفتح بدخو و درشت و همچنین شریس و بالکسر شوره گز و بفتحتین بدخو شدن شکس
بالفتح محاق یعنی یک روز و دو روز آخر ماه و بالفتح و ضم کاف و سکون آن و دشوار خو
شکس بالضم جمع و بالفتح و کسر کاف بخیل شمس آفتاب و نوعی از گردن بند و بتی بود
بوده است در قدیم و چشمه آب و پدر قبیله ایست که آن قبیله را عبد شمس میگویند
و آفتاب ناک شدن روز و دشمنی پدید کردن و شماس بالکسر نیز باین معنی آمده شموس
بالفتح شراب و اسب سرکش و مرد بدخو و بالضم سرکشی کردن و سواری ندادن اسب
و همچنین شماس بالفتح شماس بالفتح و تشدید میم مهتر ترسایان که میان سر بتراشد و در عبا
دتخانه نشیند شوس بفتحتین بگوشه چشم نگریستن از تکبر یا از خشم و غضب مع الشین شاش
شهریست بماوراءالنهر معرب چاج و آلحال آنرا تاشکند گویند و عرب بمعنی دستار نیز استعمال کنند
شوش بالضم موضعیست و قلعه ایست نزدیک بموصل مع الصاد شبص بفتحتین خشونت
و بهم درآمدن درختان شحص بالفتح و بفتحتین و حاء مهمله ستوری که از شیر باز ایستد و
اصلا شیر ندهد و اگر نر بود و نکشیده باشند و اگر باردار نشود مفرد و جمع هر دو آمده شخص
کالبد مردم و جز آن و نمونه چیزی که از دور در دیده شود و تن آور شدن شخیص چشم تن آور و مرد بزرگ
شخوص بالضم بلند برآمدن و چشم باز پایدن و از شهری بشهری رفتن و کشنده شدن
و آماسیدن زخم و بلند شدن تیر از نشانه و برآمدن ستاره و بلند شدن کلمه از دهان
آرام شدن شاخص مرد چشم گشاده داشته و تیری که از بالای نشانه بگذرد و بآن بر آید
از هر چیز شص بالکسر و تشدید صاد آهن سرکج که بدان ماهی شکار کنند بفارسی قلاب ماهی و
و شصت گویند و بالفتح نیز آمده و دزد و استاد در هر دزدی که هر چه بیند بدزدد و کم شیر شدن
ناقه و گوسپند و دشوار شدن معیشت شقص بالکسر حصه و نصیب و پاره از زمین و از هر چیز
شقیص شریک و اسب نیک رفتار و آنچه از بسیاری شوص بالفتح شستن و نیک پاکیزه کردن

شناص دراز کنز

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)